

هو العليم

معنای لغوی ارتداد و بحث فقهی - استدلالی
ارتداد

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرق بین مکتب عرفان و مکتب شیخیه

فرق بین مکتب شیعه یعنی عرفان و مکتب شیخیه در این است که در مکتب عرفان، راه معرفت برای همه تا ذات الهی باز است و امام علیه السّلام فقط یک مظهریت است که موصل انسان به آن مرتبه ولایت می باشد که همان مرتبه توحید و ذات باشد و بین انسان و امام از نقطه نظر مظهریت فرقی نیست؛ یعنی امام علیه السّلام در اینجا فقط حکم واسطه را ایفا می کند و واسطه ای برای رسیدن انسان به مقام توحید.

شیخیه معتقد هستند به اینکه همان طور که در ذات راه نیست، در امام هم راه نیست و بین توحید و ولایت واسطه قائل شده اند.

عینیت توحید با ولایت در مکتب عرفان

در عرفان، توحید عین ولایت است. پس کسی که به امام علیه السّلام برسد به توحید رسیده است.

اما شیخیّه معتقد هستند که بین توحید و ولایت فاصله است و بین ولایت و معرفت انسان هم فاصله است.

تلمیذ: خدا در اینجا عالم را بیان می‌کند که تمام ملائکه مسخر وجود انسان هستند و شیطان مسخر نیست.

استاد: نه، تمثیل نیست بلکه یک واقعیت است. یعنی وقتی که خداوند به واسطه خلقت آدم، ملائکه را بر آن حقیقتی که در وجود آدم هست مطلع کرد، او را امر به سجده کرد. البته این دلیل بر این نیست که این حقیقت فقط در خصوص آدم قرار دارد، بلکه در همه افراد قرار دارد. یعنی اگر کسی غیر از آدم به جای حضرت آدم بود دوباره مسجود ملائکه قرار می‌گرفت، یعنی حضرت آدم در اینجا به عنوان نماینده بنی آدم مسجود واقع شده است. اما تعلیق حکم به وصف مُشعر به علّیت است، این طور نیست که اصلاً سجده‌ای در کار نبوده است و به طور کلی قضیه و مسئله تخیلی و سمبلیک بوده است.

تلمیذ: یعنی آیا یک قضیه خارجی بوده است که

تحقق پیدا کرده است؟!!

استاد: بله، طبعاً خارجی بوده است.

تلمیذ: آیا ملائکه سجده کرده‌اند؟!!

استاد: ملائکه سجده کرده‌اند، چه اشکالی دارد؟!!

تلمیذ: ملائکهٔ مقربین که در عالم ماده و صورت

نیستند!

استاد: به ماده و صورت کار نداریم.

تلمیذ: آدم از طین خلق شده است و در عالم ماده

و صورت، سجدهٔ کسی که در آن عالم است چگونه

نسبت به این عالم تحقق پیدا می‌کند و این مسجود

واقع می‌شود؟!!

استاد: مگر ملائکه خدا را سجده نمی‌کنند؟!!

تلمیذ: یک بحث هم همین‌جا است که این

سجدهٔ ملائکه یعنی چه؟ آیا واقعاً سر بر خاک

می‌گذارند یا معنای دیگری است؟! آیا به معنای

امثال امر است، یعنی هیچ اراده‌ای از خود ندارند و

هیچ اختیاری ندارند و هرچه که خدا اراده کند آنها

هم انجام می‌دهند؟!!

معنای سجده و تسبیح در مخلوقات

استاد: ﴿وَإِنْ مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱

چیست؟!

تلمیذ: همین را می‌خواهم بگویم، همین سؤال را

دارم.

استاد: می‌دانم. آیا تسبیح به معنای حرکت زبان

است؟!

تلمیذ: نه.

استاد: سجده هم همان است، سجده اظهار

عبودیت است **كُلُّ** بحسبه.

تلمیذ: اظهار عبودیت یعنی هیچ اراده و اختیاری

نداشتن.

استاد: چرا؟!

تلمیذ: معنای عبودیت این است دیگر!

استاد: اظهار عبودیت. چرا اختیار ندارند؟!

تلمیذ: می‌خواهم بگویم که خود محلّ ظهور

اراده حق واقع شدن. عبودیت محض هم همین

می‌شود دیگر.

^۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۷۷:

«هیچ چیز نیست مگر با حمد او تسبیح می‌گویند.»

اطاعت ملائکه از خدا امری از روی اختیار

استاد: منظور شما را متوجه نمی‌شوم. اظهار عبودیت کردن به معنای سجده است. الآن خدا امر می‌کند که این ملک این کار را انجام دهد، اظهار عبودیتش به این است که حرکت کند **نَحْوَ الْمَأْمُورُ** به. به این ملک می‌گوید که این کار را انجام بده، اظهار عبودیت به این است که این کار را انجام می‌دهد و با اختیار هم انجام می‌دهد، مضطراً و مجبوراً انجام نمی‌دهد ولی چون در آنجا عقل به فعلیت رسیده است جنبه خلاف در آنها تحقق ندارد، اما آنها همه را از روی اختیار انجام می‌دهند، ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱.

تلمیذ: هر عملی که انجام می‌دهند

استاد: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ در مقام اختیار

است. در مقام جبر که عصیان معنا ندارد!

تلمیذ: درست است. ﴿لَا يَسْـَٔقُونَ﴾

^۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. معادشناسی، ج ۶، ص ۲۲۷:

«هیچ‌گاه نسبت به آنچه خداوند به ایشان امر کرده است مخالفت نمی‌کنند و آنچه را مأمور شده‌اند به‌جا می‌آورند.»

بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ رَبِّهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾^۱ آیا این عمل همان سجده نیست؟!

استاد: سجده است دیگر.

تلمیذ: یعنی عمل کردن سجده است.

استاد: بله، همان سجده است.

تلمیذ: ما می خواهیم همین را بگوییم.

استاد: نه اینکه سجده به معنای عمل کردن است!

وقتی که ملائکه می روند تا اینکه قوم عاد را عذاب

کنند، نمی گویند که در حال سجده هستند!

تلمیذ: چرا؟! عمل می کنند دیگر؟!

کیفیت سجود و رکوع ملائکه

استاد: سجده یک عمل خارجی است، ملائکه

رکوع می کنند، سجود می کنند، تسبیح می کنند، هر

کدام از اینها اعمال مختلفی هستند. آن وقت رکوع

هم همین طور است، سجده هم همان است. یعنی

اگر شما چشم دلتان باز شود سجده ملائکه را ببینید،

آنها را در حال سجده غیر از رکوع می بینید؛ والا

^۱ . سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۵.

«از گفتار خدا پیشی نمی گیرند؛ و آنها به امر خدا عمل می نمایند.»

خاک نیست، همان حال توجهی که دارند آن حال را سجده می‌گویند. لازم نیست که به خاک سجده کنند. ما باید به خاک سجده کنیم. سجده آنها به غیر خاک است و سجده ما به خاک است. رکوع آنها به غیر از روی زمین است و رکوع ما روی زمین است. آنها در آسمان‌ها و محلّ خودشان رکوع می‌کنند و ما باید روی زمین و کره خاکی رکوع کنیم، مثل اینکه ما از کره زمین به کره ماه برویم، حالا چون به کره ماه رفتیم آیا پس باید برای سجده سرمان را بالا کنیم؟! نه، آنجا هم باید سرمان را به این حالت روی زمین بگذاریم.

تلمیذ: آیا آنجا [مثل] عالم ماده شکل دارد؟

استاد: بله، شکل دارد؛ نداشته باشد که نمی‌کنند.

تلمیذ: پس چطور عمل می‌کنند؟! در بعضی از

روایات داریم بعضی از ملائکه همیشه در حال رکوع

هستند، بعضی از ملائکه همیشه در سجود هستند،

بعضی از آنها دائماً در حال قیام هستند،^۱ در عین حال

^۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، خلق الملائکه، ص ۴۱:

«... ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَتَصَبُّونَ وَصَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ

﴿وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ این چطور می‌شود که هم
عمل به امر می‌کند و هم دوامشان در آن حال
است؟!!

استاد: نه، این منافات ندارد که دو جنبه در آنها
لحاظ شود. مثل اینکه شما چند کار را باهم انجام
می‌دهید، در عین اینکه چند کار را باهم انجام
می‌دهید به همه اعمالتان هم ناظر هستید. ولی این از
حقیقت وجودی شما جدا است، آنها هم همین‌طور
هستند. من باب‌مثال شما الآن که به من گوش
می‌دهید در عین حال هم به من نگاه می‌کنید، هم
متوجه چیز دیگری هستید و هم با دستتان کتاب را
بر می‌دارید، تمام این اعمال، مختلف هستند و از یک
شخص سر می‌زنند. چه اشکالی دارد که ملکی دائماً
در حال سجده باشد و در عین سجده بخواهد عملی
را هم انجام دهد؟! آنجا که دیگر تراحم نیست؛ هم
حرکت است و در عین حرکت سجده هم هست و
در عین حرکت رکوع هم هست.

لا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ
الحديث.

در مورد سجده بر آدم هم مطلب همین‌طور است. وقتی که خداوند در حقیقتِ آدم همان سرِّ خود را قرار داد - در آنجا کاری به نزولش در عالم ماده ندارد، این مطلب به آن مربوط نیست، همان خلقتِ آدم با همان حقیقت و با همان سرِّی که در وجود او هست اما بعد آن حقیقت در عالم ماده هم تجلّی پیدا کرد - آن موقع مسجود برای ملائکه واقع شده است، نه وقتی که به صورتِ آدم خاکی و گل شد؛ این مراحل بعد از سجده بود.

تلمیذ: پس نمی‌توانیم مسجود شدن را به این معنا بگوییم که ملائکه دائماً در اطاعت امر آدم هستند.

استاد: نه خیر، نمی‌توان به آن اطاعت گفت.

تلمیذ: آیا خلقتِ آدم از همین خاک مادی بوده است؟

استاد: بله، از همین خاک است.

تلمیذ: می‌گویند: بهشت آنها بهشت برزخی بوده است.

استاد: آن برای خلقتِ جسمی بوده است اما برای خلقتِ روحی این‌طور نیست؛ خلقتِ روحی و نفسی به جسم کاری ندارد.

تلمیذ: در آن عوالم آیا واقعاً امر حضرت حق مثل امر تشریعی است که ما در این عالم با امر و کلام داریم یا صرف اراده حضرت حق تعالی در ملک ایجاد عمل می کند؟

استاد: بله، آن هم تشریعی است. همان اراده تشریع می شود. خود آنجا هم تشریع است، فرقی نمی کند. اراده حق به صلاة موجب امر خارجی صلاة می شود. حالا اگر مثلاً یک نبی این اراده را در نفس خودش بفهمد، بدون امر خارجی صلاة را اتیان می کند.

توضیحی پیرامون مسئله تکوین

مسئله تکوین مسئله خود عمل خارجی است که بدون اختیار تحقق پیدا می کند. آن را تکوین می گویند، مثل خلقت انسان، خلقت ملائکه، خود اصل خلقت و امثال ذلک یا به طور کلی جنبه فعل خارجی را ولو با اراده شخص تکوین می گویند؛ یعنی آن فعلی که مستند به او است.

وجود اختیار برای همه در جنبه تشریع

در تشریع اختیار نهفته است. یعنی جنبه تشریع

در انبیاء و غیر انبیاء و ملائکه لحاظ می‌شود و با تشریع عمل را انجام می‌دهند. یعنی به آنها امر می‌شود و آنها اختیاراً آن را انجام می‌دهند و با اختیار خودشان صعود پیدا می‌کنند. لذا ملائکه هم در آن حیطه‌ای که هستند با اعمالی که انجام می‌دهند دائماً ترقی می‌کنند؛ این طور نیست که ملائکه یک مرتبه داشته باشند. بله، خود ملائکه هم همین طور هستند. تلمیذ: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعَ لُومٍ﴾^۱ پس

چیست؟!

تفاوت علم جبرئیل از زمان حضرت آدم تا

زمان حال

استاد: جنبه طولی است. ولی از نقطه نظر عرضی حدّ یقفی ندارند یعنی این طور نیست که مثلاً علم جبرئیل از زمان حضرت آدم یا قبل از آنها به هر اندازه‌ای که بود، الآن هم در همان حد باشد. همین طور دائماً علمش زیاد می‌شود و ملائکه دیگر هم همین طور؛ چون علم حدّ یقفی ندارد چون

^۱ .سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۶:

«و هیچ کدام از ما نیستند مگر آنکه برای او مقام و منزلت معلوم و مشخص است.»

پروردگار حدّ یقفی ندارد. اگر اینها تا بی نهایت حرکت کنند مثل این است که سر جای خود ایستاده‌اند، هیچ حدّ یقفی نیست.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.^۲

روایاتی که در زمینه ارتداد وجود دارند، در موارد مختلفه آن بیان شد و همه آنها برای بیان اجمالی از خود ارتداد و همین‌طور موارد متعلّق ارتداد بود تا اینکه روشن شود کسی که انکار ولایت می‌کند

^۱ . تلمیذ: پس مقام فناء پیدا نمی‌کنند؟

وجه امتیاز بشر با ملائکه

استاد: نه خیر، آن مربوط به سلسله طولی است.

تلمیذ: پس امتیاز بشر با ملائکه فقط در همین مقام طولی است.

استاد: بله.

تلمیذ: پس در حقیقت اوامر در آنجا همان ادراک مصالح و مفسد می‌شود.

استاد: بله، یعنی چون عقل به فعلیت می‌رسد با ادراک مصالح و مفسد برای خودش مشرّع خواهد بود.

تلمیذ: می‌فهمد که مولا از او چه خواسته است؟

استاد: می‌فهمد مثل اینجا. در اینجا هم همین‌طور است اگر واقعاً عبدی به مصلحت و مفسده نفس‌الأمریه برسد نیاز به امر مولا ندارد، خودش هم انجام می‌دهد.

تلمیذ: پس این کلمه‌ای که در قرآن است ﴿وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ معلوم می‌شود که این امر در مقابل خلق است یعنی همان نفس‌الامر و واقع، امر تشریعی نیست.

استاد: بله. یعنی فرقی نمی‌کند، امر هم تشریع است یعنی همین اطلاع بر مفسده و مصلحت هم خودش تشریع است.

^۲ . سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

ناصبی و کسی که انکار رسالت می کند و همین طور کسی که انکار ضروریات دین می کند، هر کدام از موارد این موضوع هستند. إن شاء الله از این جلسه وارد اصل و حقیقت ارتداد می شویم که حقیقت ارتداد چیست، مواردی را که قوم آنها را جزء ارتداد می دانند کدام هستند و آیا صحیح است یا صحیح نیست.

معنای لغوی ارتداد

[ابن منظور در لسان العرب می گوید:]

ردد: الرَّدُّ: صَرَفُ الشَّيْءِ وَ رَجْعُهُ. وَ الرُّدُّ: مَصْدَرُ رَدَدْتَ الشَّيْءَ. وَ رَدَّهٖ عَنْ وَجْهِهِ يَرُدُّهُ رَدًّا وَ مَرَدًّا وَ تَرْدَادًا.^۱

ارتداد از ماده «رَدَّ» است و «رَدَّ» در لغت به معنای صرف الشیء است، «الرَّدُّ صَرَفُ الشَّيْءِ وَ رَجْعُهُ». انسان چیزی را از مسیرش به اول برگرداند، این را «رَدَّ» می گویند. «و الرَّدُّ: مَصْدَرُ رَدَدْتَ الشَّيْءَ. وَ رَدَّهٖ عَنْ وَجْهِهِ يَرُدُّهُ رَدًّا وَ مَرَدًّا وَ تَرْدَادًا: صَرَفَهُ» به معنای صرف و رجوع و برگشت است.

و أَمَرَ اللَّهُ لَا مَرَدَّ لَهُ.

«لَا مَرَدَّ لَهُ» یعنی هیچ رجوعی در امر خدا

نیست! امر خدا بتی و قطعی است، رجوع و بازگشتی

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۲.

برای امر او نیست؛ یعنی یک وجهه و یک مآل بیشتر ندارد و صارفی از امر خدا وجود ندارد که بخواهد امر خدا را برگرداند. **إِرتَدَّ**، هم به همین معنا است، ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾.

وَالْإِسْمُ الرَّدَّةُ، وَ مِنْهُ الرَّدَّةُ عَنِ الْإِسْلَامِ أَيْ الرُّجُوعُ عَنْهُ. وَ ارْتَدَّ فُلَانٌ عَنْ دِينِهِ إِذَا كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ.

«وَالْإِسْمُ الرَّدَّةُ»، اسم مصدرش **رَدَّ** است. «وَمِنْهُ

الرَّدَّةُ عَنِ الْإِسْلَامِ أَيْ رَجُوعُ عَنْهُ». اصحابِ رَدِّه به آن افرادی می گفتند که از دین برمی گشتند. خیلی از افراد بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حکومت ابوبکر رضایت ندادند و قبول نکردند و زکات ندادند؛ چون زکات ندادند، آنها این افراد را مرتد می دانستند و می گفتند که هر کسی که به حکومت اسلام زکات ندهد **مردودٌ عَنِ الْإِسْلَامِ** و **مرتدٌ عَنِ الْإِسْلَامِ** است و لذا آنها را کافر می دانستند و با آنها قتال می کردند. یعنی همین جهت ارتداد در زمان پیغمبر اکرم هم لحاظ می شده است. «وَارْتَدَّ فُلَانٌ عَنْ دِينِهِ إِذَا كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ»، این به معنای ارتداد بعد از اسلام است.

وَ فِي حَدِيثِ الْقِيَامَةِ وَ الْحَوْضِ فَيُقَالُ: «**إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ**» أَيْ مُتَخَلِّفِينَ عَنِ بَعْضِ الْوَاجِبَاتِ. قَالَ: وَ لَمْ يُرَدْ رَدَّةُ الْكُفْرِ وَ لِهَذَا

قَيِّدَهُ بِأَعْقَابِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَرْتَدَّ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ بَعْدَهُ،
إِنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْأَعْرَابِ.^۱

در حدیث حوض از پیغمبر اکرم که حدیث

معروف است پیغمبر می‌فرمایند که «**يَا رَبِّ**

أَصْحَابِي، أَصْحَابِي»، وقتی که اصحاب پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم می‌آیند و از کنار حوض

می‌گذرند، اینها داخل در حوض نمی‌شوند و ملائکه

اینها را رد می‌کنند و از حوض نفی می‌کنند، پیغمبر

می‌فرمایند که اینها اصحاب من هستند، - مرحوم آقا

هم این حدیث حوض را که خیلی مفصل است و

اهل تسنن هم روایت کرده‌اند در کتاب امام‌شناسی

آورده‌اند^۲ و إن شاء الله ما هم می‌آوریم. - خطاب

^۱ . لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۳.

^۲ . امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۹۳، تعلیقه ۲:

«در الغدير ج ۳، ص ۲۹۶ و ص ۲۹۷، شش روایت صحیح از صحیح بخاری و صحیح مسلم بر این مضمون نقل می‌کند.

و در تفسیر المیزان ج ۳، ص ۴۲۰ از صحیح بخاری و مسلم ایضاً در روایت صحیح از ابوهریره ذکر می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

يَرِدُ عَلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي (أَوْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِي) فَيَحِلُّونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيَقُولُ: "لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ! ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَيَحِلُّونَ».

می‌رسد که «**إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ**»

اینها بر اعقابشان برگشته‌اند. البته در اینجا خود ابن‌منظور در لسان العرب و همین‌طور اهل تسنن این روایت و امثال این روایت را تأویل می‌کنند به تخلف از واجبات که همان زکات باشد؛ یعنی چون زکات را نپرداخته‌اند پس برگشته‌اند! حالا اگر نماز نمی‌خواندند طوری نبود!! اما چون آن موقع زکات معیار برای اسلام بود و حکومت خیلی به زکات و پول نیاز داشت خلاصه هر کسی زکات نپردازد، جزء

«در روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امت من) بر من وارد می‌شوند؛ و آنها را از حوض کوثر دور می‌کنند. من می‌گویم: بار پروردگارا، اینان اصحاب من هستند! خدا می‌فرماید: ”تو نمی‌دانی بعد از تو چه چیزهای تازه بر خلاف قرآن و سنت تو انجام داده‌اند! آنها بر آئین تو و از ایمان به خدا پشت کرده‌اند! لذا ایشان را از حوض کوثر دور می‌کنند.“»

و هم‌چنین در بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷ و ۸ روایات بسیاری راجع به انحراف صحابه از طریق عامه روایت می‌کند.

و در روضه کافی ص ۳۴۵ با اسناد خود از زراره از حضرت باقر و یا از حضرت صادق علیهما السلام روایتی را در خواب دیدن پیغمبر اکرم بوزینگان را که از منبر او بالا می‌روند ذکر می‌کند.

مرتدین است! ایشان در اینجا می‌گویند که «أَيُّ مُتَخَلِّفِينَ عَنْ بَعْضِ الْوَاجِبَاتِ» درحالی که ما تخلف از واجبات را مرتد نمی‌دانیم. خود اهل سنت هم تارک بعض‌الواجبات را مرتد نمی‌دانند، فقط زکات چون پول و مال است، برای آنها خیلی سخت آمده است و متخلفش را مرتد می‌دانند؛ ولی اگر شخصی مثل خالد بن ولید زنا هم کند کسی نمی‌گوید که او مرتد است! این طور است دیگر!

اگر می‌خواهید در این بحث مطالعه کنید این مطلب را هم در نظر داشته باشید که ما ارتداد از مذهب عامه را هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم، چون می‌خواهیم همه جوانبش را بررسی کنیم. یعنی درعین حال که می‌خواهیم بحث خیلی گسترده نشود می‌خواهیم آن معنا هم جمع شود. ما از آنجا هم مطالب و روایات را خواهیم آورد و معنای ارتداد را از نظر آنها هم بیان می‌کنیم چون آنها هم قائل به ارتداد هستند.

«وَلَمْ يُرَدِّ رَدَّةَ الْكُفْرِ»، ابن‌منظور در اینجا

می‌گوید که منظور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارتداد کفر نبود بلکه ارتداد از بعضی از واجبات

بود «و لهذا قَيِّدُهُ بِاعْقَابِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَرْتَدَّ أَحَدٌ مِنَ

الصَّحَابَةِ بَعْدَهُ»، احدی از صحابه مرتد نشد «إِنَّمَا

ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْأَعْرَابِ»، بعضی از جفاة اعراب

مرتد شدند. این معنای ارتداد است که در اینجا وجود دارد.

البته بقیه افراد از اهل لغت هم همین معنا را

می‌رسانند که **رَدَّ** به معنای برگشت و رجوع است.^۱

اگر من باب مثال شخصی نماز نخواند، نمی‌گویند که

او از دین رجوع کرده است. رجوع یعنی عدم قبول.

نفی الإسلام و نفی الدّین را رجوع می‌گویند. معنای

«رَدَّ» رجوع از دین است و ما باید نسبت به اینها دقت

کنیم چون بعداً به درد می‌خورند. وقتی که معنای رَدَّ

و ارتداد از اوّل روشن نشود آن وقت ما در بعضی از

مشکلاتی می‌افتیم که در تعارض روایات یا تعارض

اقوال فقها به وجود می‌آیند؛ اما اگر از اول خوب و

درست روشن شود، ما در مندوحه واقع می‌شویم.

«رَدَّ» به معنای رجوع است. شخصی که منتحل به

یک نحله‌ای و متدین به دینی است و بعد، از آن دین

^۱ . التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۰۴.

دست برمی‌دارد و رجوع می‌کند، او را مرتد می‌گویند. اما اگر شخصی گفت که من فلان چیز را قبول ندارم، اینکه می‌گوید: «قبول ندارم»، اغلب به‌خاطر این است که فهم او به این قضایا نمی‌رسد. من باب‌مثال - گرچه ممکن است که این یک مسئله سیاسی باشد ولی ما در بیان مطالب باید بگوییم - بعضی از همین افراد و شعوبی که قبلاً راجع به قصاص صحبت می‌کردند و یا گفته بودند که قصاص یک عمل غیرانسانی است. ما نمی‌توانیم بگوییم که واقعاً این اشخاص با گفتن اینکه قصاص یک عمل غیر انسانی است مرتد شده باشند، به‌جهت اینکه یک‌وقت شخصی می‌گوید که اینها اصلاً معلوم نیست که برای این زمان باشد بلکه اینها برای آن زمان بوده است و الآن فرهنگ عوض شده است، هزارتا محمل درست می‌کند. یک‌وقت هم شخص می‌گوید که اگر پیغمبر هم الآن این مطلب را بگوید من پیغمبر را قبول ندارم! این را ارتداد می‌گویند.

ارتداد یعنی نفی الإسلام و نفی الرسالة. اما اینکه بگویند: ما نمی‌فهمیم که مثلاً چرا به‌خاطر زنا یک نفر را باید اعدام کنند؟! در زنا هم مرد خوشش

می آید هم زن خوشش می آید، به زور هم که نبوده است، به عنف هم که نبوده است و چه بسا اینکه گاهی از اوقات تمایل از این طرف (زن) می شود، حالا مرد را چه کار کنند؟! اگر بگویند که ما این را نمی فهمیم، این را باید حمل بر جهالت کرد، و نباید گفت که مرتد هستید و بعد هم آنها را به گلوله ببندند!

تلمیذ: شاهد آنها این است که طبق عقیده خودشان می گویند: «احیاء اسلام کنیم».

استاد: بله. البته فرق می کند. شخصی می گوید که باید یک اسلام جدید پی ریزی کنیم مثل مکاتبی که درست می شوند و می گویند که در خارج این طور است، عده ای جمع می شوند و می گویند که اصلاً می خواهیم یک دین درست کنیم، ده نفر یا پانزده نفر جمع می شوند و می گویند که می خواهیم یک قانون درست کنیم، اصلاً به خدا و پیغمبر و اینها هم کاری ندارند، یک مقدار قوانین را از اسلام می گیرند، یک مقدار قوانین را از نصاری می گیرند، یک مقدار قوانین را از یهود می گیرند، اینها را باهم جمع

می‌کنند و بعد این را مطرح می‌کنند؛ لذا معلوم است که اصلاً به خدا اعتقاد ندارند.

وجود ارتداد در سایر ملل غیر از اسلام

اصلاً به‌طور کلی مسئلهٔ ارتداد و برگشت از دین در میان سایر ملل هم هست؛ مثلاً در یهود هم قائل به همین هستند. در یهود هم می‌گویند: «کسی که خارج از یهود است دَمَش مباح است.» یعنی مثلاً اگر در اسرائیل دو نفر - یهود و غیر یهودی - با همدیگر معارضه کنند و یهودی او را بکشد، دادگاه به‌عنوان اینکه او خارج از دین است برای قاتل حکم قصاص ندارند! در حالی که آنها حکم قصاص هم دارند، یعنی در نزد آنها قصاص قتل، قتل است، اما می‌گویند که چون او خارج از مذهب است و خارج از یهود است، حکم قاتل مثلاً ده سال یا دو سال زندان است یا فلان مقدار جریمه برای او تعیین می‌کنند. یعنی حکم آنها هم در مورد ارتداد و خروج از مذهب مثل ما است. درواقع حکمشان اسلامی است. آنها هم غیر از یهودی‌ها را اصلاً آدم نمی‌دانند و می‌گویند که فقط یهود باید باشد.

بناء علیٰ هذا در اینجا مسئلهٔ ردّ به‌معنای رجوع از

ملت به حساب می آید. مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالى علیه - در ذیل این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ می فرمایند که معنای ارتداد با توجه به آیاتی که قبل از این آیه هستند که مربوط به محبت کفار و تقلید از کفار و امثال ذلک می باشند، ایشان ارتداد را به یک معنای وسیع تری می گیرند و می گویند که همان طور که در اسلام انسان باید فقط به یک نحوه متوجه باشد و آن عبارت است از توحید و هرچه غیر از او است را باید حذف کند، و محبت به کفار و تقلید از کفار، منافی با آن روح توحید اسلامی است، لذا به مجرد میل و محبت به آنها کائن این دین از این مسلمانان منسلخ می شود. اگر انسان بخواهد محبت یهود یا محبت نصاری و امثالهم را داشته باشد، آن تمایل قلبی و اتّجاه قلبی که قلب یک مسلمان باید مُتّجه به یک مبدأ واحد باشد، منقسم می شود و به مبادی عدیده و متعدده توجه پیدا می کند و این معنای ارتداد است. ارتداد یعنی برگشت یعنی رجوع. خداوند متعال انسان را به اتّجاه به مبدأ واحد

می‌خواند. اگر انسان از این اتّجاه به مبدأ رجوع کند و به مبادی دیگر تمایل پیدا کند، این معنای ارتداد است.^۱

البته این معنا، معنای صحیحی است و بسیار معنای خوبی است؛ اما صحبت در این است که ارتداد مصطلح نمی‌تواند به این معنا باشد. آن ارتدادی که احکام بر آن بار هستند نمی‌تواند به این معنا باشد. این همان معنایی است که ما در باب شرک در جلسات قبل عرض کردیم که شرک یک وقت به معنای شریک قرار دادن برای خدا است که با این معنا همه مشرک هستند! چه کسی هست که برای خدا شریک قرار ندهد؟! همین که در مبادی، ذهن شما و ما منصرف به مبادی متعدده در عالم اسباب و مسببات است، خودش بالاترین شرک است. اما آن شرکی که متعلّق برای احکام می‌باشد عبارت است از **عبادة لغير الله و صلاة لغير الله و الدعاء لغير الله** که امام علیه السّلام هم به این مسئله اشاره می‌کند و این نمی‌تواند بر این باشد. بنابراین

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

معنای ارتداد عبارت است از رجوع من الحق.

معنای ارتداد واقعی چیست؟! حالا آن معنا بماند!

ابتدا ما مبانی اهل تسنن را بیان می کنیم بعد سراغ

مبانی شیعه می رویم. حالا فعلاً به طور اجمال هردو

جهت را در اینجا بیان می کنیم.

مرحوم مجلسی - رحمة الله عليه - در کتاب بحار

الأنوار می گوید:

أقول: قال السيّد ابن طاوس - رحمة الله عليه -:

«ذَكَرَ العباسُ بن عبد الرحيم المروزي في تاريخه:

”لم يَلْبَثِ الإسلامُ بعدَ فَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عليه و

آله و سلّم في طَوَافِ العربِ إلّا في أَهْلِ المَدِينَةِ و

أَهْلِ مَكَّةَ و أَهْلِ الطَّائِفِ، و ارْتَدَّ سائِرُ النَّاسِ.“، ثُمَّ

قال: ”إِرْتَدَّتْ بَنُو تَمِيمٍ و الرَّبَابُ و اجْتَمَعُوا عَلَى

مالكِ بن نُؤَيْرَةَ اليربوعي.“»^۱

در اینجا مروزی در تاریخ خودش راجع به ارتداد

این طور بیان می کند که بعد از نبی سایر مردم همه

برگشتند. حالا او از اهل تسنن بوده است!

مالک بن نویره یکی از اصحاب مهم بوده است،

از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلّم بوده است و همان کسی است

^۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۱.

که پیغمبر بشارت جنت را در مورد او داد و فرمود:

«مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ

إِلَى مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ»^۱. وقتی که پیغمبر اکرم این

مطلب را فرمودند، عمر بن خطاب از نزد پیغمبر بلند

شد و نزد مالک بن نویره رفت و گفت که دستم به

دامنت! او هم گفت: «خاک بر سرت کند، پیغمبر را

رها کردی و به دنبال من آمده‌ای؟!»

مالک بن نویره [بیرون مدینه] بود، وقتی که به

مدینه آمد و دید که خلافت به امیرالمؤمنین

علیه السلام رسید، از اعطاء زکات اِبا کرد و چون اِبا

و امتناع کرد، ابوبکر جیشی را به زعامت خالد بن

ولید فرستاد و از باب ارتداد او را کشتند، چون او را

از اصحاب رَدّه می‌شمارند درحالی که اینها نماز

می‌خواندند و به خالد بن ولید گفتند که اینها در حال

نماز هستند اما خالد بن ولید در هنگام نماز غفلتاً و

^۱. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۳:

«الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ... قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ: "مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ

فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ [مالک بن نویره]".»

غیلتاً حمله کرد و سرّ اینها را برید و بعد هم با زن مالک بن نویره همان شب زنا کرد!^۱ اینها هیچ کدام ارتداد نیست دیگر!! اگر قرار باشد که به آدم ببندند اگر طرف نماز هم بخواند می‌بندند! هر کاری بکند می‌بندند! اگر هم قرار بر این است که از انسان نفی عیب کنند اگر زنا هم کند توجیه می‌کنند! این چیزی است که ما فهمیدیم!

در ادامه دارد:

و ارْتَدَّتْ رَبِيعَةُ كُلُّهَا وَ كَانَتْ لَهُمْ ثَلَاثَةُ عَسَاكِرَ: عَسَكْرٌ بِالْيَمَامَةِ مَعَ مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ، وَ عَسَكْرٌ مَعَ مَعْرُورِ الشَّيْبَانِي، وَ فِيهِ بَنُو شَيْبَانَ وَ عَامَّةُ بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ وَ عَسَكْرٌ مَعَ الْحَطِيمِ الْعَبْدِيِّ، وَ ارْتَدَّ أَهْلُ الْيَمَنِ ارْتَدَّ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فِي كِنْدَةَ، وَ ارْتَدَّ أَهْلُ مَارِبٍ مَعَ الْأَسْوَدِ الْعَنْسِيِّ وَ ارْتَدَّتْ بَنُو عَامِرٍ إِلَّا عُلْقَمَةَ بْنَ عَلَاثَةَ.^۲

البته مسیلمه خودش ادعای نبوت و رسالت کرد،

و در آنجا این مطلب صحیح است.

بینید اهل سنت ارتداد را - علتش هم مشخص

است! - به عنوان عدم اعطاء زکات می‌دانند ولی اینها

صلاة را کنار نگذاشته بودند بلکه نماز می‌خواندند و

به واجباتشان قیام می‌کردند اما چون زکات

نپرداختند، در آن موقع عدم اعطاء زکات در حکم

^۱ . تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۹. جهت اطلاع بیشتر به سرگذشت جناب مالک بن نویره به امام شناسی، ج ۲، ص ۶۰ - ۶۶ رجوع شود.

^۲ . بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲.

رجوع عن الإسلام مطرح بوده است. این مطلب

مورد نظر است. یعنی اگر بخواهیم فتوای اهل سنت

را توجیه کنیم به این منوال است که عدم اعطاء زکات

را به رجوع عن الإسلام برگردانیم که وقتی کسی

حکومت اسلام را قبول نکرد و اعطاء زکات نکرد،

[در واقع از اسلام رجوع کرده است!]

تلمیذ: در بحار، کل مصادر اهل سنت را هم ذکر

کرده‌اند؟!

استاد: بله، ذکر کرده‌اند. البته روایت خیلی زیاد

است، من این مقدارش را در اینجا آوردم.

در این مورد روایات زیادی وجود دارند که به درد

ما می‌خورند؛ هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات.

یکی روایت اختصاص است که غیر از این هم هست

و روایت صحیح السّند است:

عن عمرو بن ثابتٍ قال سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا قُبِضَ ارْتَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كُفَّاراً إِلَّا ثَلَاثَةً سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: "لَا وَاللَّهِ لَا نُعْطِي أَحَدًا طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَدًا!" قَالَ: "وَلِمَ؟" قَالُوا: "إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِيكَ يَوْمَ غَدِيرٍ." قَالَ:

«و تَفْعَلُونَ؟!» قَالُوا: «نَعَمْ!» قَالَ: «فَاتُّونِي غَدًا مُحَلِّقِينَ.» قَالَ: «فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَوْلَاءِ الثَّلَاثَةُ.» قَالَ: وَ جَاءَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ إِرْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِي فِي قِتَالِ جِبَالِ الْحَدِيدِ إِرْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ.»^۱

«امام صادق علیه السلام می فرماید که مردم کافر شدند (روایت جالبی است!) و گفتند: «ما بعد از تو از کسی اطاعت نمی کنیم.» فرمودند: «چرا؟!» گفتند: «به جهت آن مطالبی که از پیغمبر در روز غدیر شنیده ایم این کار را می کنیم.» فرمودند: «آیا انجام می دهید؟! آیا پابرجا هستید؟! یعنی آیا ثابت قدم هستید؟!» گفتند: «بله!» فرمودند: «فردا همه موهای سرتان را بتراشید یعنی به عنوان بیعت و احرام از هر چه تعلقات هست بیرون بیایید!» یکی سلمان و یکی ابوذر و یکی مقداد آمد، عمار بن یاسر صبح نیامد و ترسید، لابد مقداری هم فکر می کرد، بعد از ظهر آمد، حضرت دستش را به سینه عمار زد و فرمود: «مَا لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ،»

^۱ . بحار الانوار، ج ۲۸، کتاب الفتن و المحن، باب ۴، ص ۲۵۹، ح ۴۲.

حضرت به عمار این مطلب را فرمود.»

در هر صورت قضیه خیلی مشکل است و مسئله خیلی سخت است! حالا ما در اینجا یک عمّاری می‌شنویم! این عمّاری که این قدر مجاهده و... داشت! ولی صحبت در این است که وقتی این مردم و این صحابه و این افراد به نحو کثرت - کثرتی که استیعاب همه را می‌کند - به یک سمت بروند، خیلی عجیب است که برای شخصی شبهه پیدا نشود! اینها که دیروز نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، در صف جهاد در معیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بودند، در صفوف صلاة جماعت مع النبی بودند، اهل زکات بودند، اهل انفاق بودند، الآن به چه نحوی و به چه کیفیتی با ابوبکر بیعت کردند! این قضیه مشکل است!

مدح پیغمبر درباره افراد دلالت بر ثبوت و دوام

ندارد

افرادی که حتی ممکن بود پیغمبر درباره آنها مدحی کرده باشد ولی این مدح دلالت بر ثبوت نمی‌کند، دلالت بر دوام نمی‌کند؛ ولو مدح بوده باشد ولی او الآن به آن سمت رفته است، برای اشخاص

خیلی شبهه پیدا می‌شود، واقعاً شبهه پیدا می‌شود!

برای شما قضیه‌ای در اینجا نقل کنم که در موقع انقلاب مطالب و مسائل مختلفی بود. شما ببینید که همه در این قضایا به‌عنوان دفاع از دین و دفاع از اسلام دخالت می‌کردند؛ مراجع و علماء دخالت کردند، همه مردم دخالت کردند و آمدند و واقعاً شهید دادند، فرزندان‌شان، پدر، مادر، زن و بچه‌هایشان شهید شدند! همه اینها برای اسلام بود، نیت آنها خیر بود، درست بود! آیا متوجه هستید؟! اینهایی که واقعاً شهید می‌دادند، برای این شهید نمی‌دادند که در جهنم بروند بلکه شهید می‌دادند که عمل و فعال آنها مرضیّ خدا باشد! قضیه این بود، حالا بعضی‌ها ابن‌الوقت بودند و از این موقعیت سوء استفاده کردند، اینها به‌جای خود، و خدا هم خودش می‌داند که با اینها چه کند، مسئله به‌جای خود محفوظ ولی واقعاً نیت مردم صالحه بود و در این شکی نداریم!

صحبت در این است که اگر شخصی یک زعیم، رهبر، مرشد و استادی داشته باشد، آیا اصلاً باید به

فکرش بیاید که من از او سؤال کنم؟! آیا اصلاً باید به فکرش خطور کند که من قدمی بردارم یا مثلاً عملی انجام دهم؟! اگر من باب مثال شخصی واقعاً با حضرت بقیةالله امام زمان علیهالسّلام یا مثلاً زید بن علی در زمان امام باقر علیهالسّلام قیام کرده است، وقتی که اصحاب امام باقر در کنار امام باقر هستند و امام علیهالسّلام در کنار آنها است، اصلاً معقول است که شخصی که در کنار امام باقر یا امام صادق علیهماالسّلام هست به فکرش بیاید که آیا این قیام حق است یا باطل است و من در اینجا چه کار کنم؟! معنا ندارد! هرچه می خواهد باشد، چه حق باشد یا باطل، خود امام می گوید و شرح می دهد! این معنا ندارد و معقول نیست که شخصی مثلاً بگوید که آیا این قیام بر حق است؟! از امام سؤال کنم که آیا من بروم؟! اگر باشد خود امام می گوید که ملحق شو یا ملحق نشو! پس همین فکر کردن، همین تأمل کردن در اینکه آیا من بروم و به زید ملحق شوم یا نشوم، خود این تأمل باطل است! به خاطر اینکه امام علیهالسّلام در کنارش نشسته است! اگر یک وقت امام نبود یا او در جایی بود که به امام دسترسی

نداشت یا امکان وصول به امام نبود، در این صورت برای انسان افکاری می‌آید که آیا قیام زید بر حق است یا نه؟! آیا از امام اجازه بگیرم، سؤال کنم، نامه دهم، رساله‌ای بنویسم، چه کار کنم؟! ولی وقتی که امام در کنارش هست، دیگر در این صورت معنا ندارد!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در این جریان یک روز به ما فرمودند: «افرادی که از رفقای ما هستند و در آنها شکی پیدا نشد به عدد یک دست نرسید!» خیلی عجیب است! یعنی از جمیع رفقا و افراد! من در این مسائل از بعضی از اینها مطالبی را دیدم که اصلاً تعجب کردم! شخصی از اینها از معمرین بود و حدود هفتاد سال سن داشت، از این هفتاد سال سن، حداقل چهل یا چهل و پنج سال را در خدمت بزرگان بود، در خدمت مرحوم آقای انصاری بود، در خدمت آقای حداد بود، در خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهم - بود اما در عین حال شما می‌بینید که افکاری داشت! این قضایا چیست؟! به خاطر این است که ایمان در افراد

متفاوت است.

می‌خواهم قضیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بگویم! اگر قرار بود که مرحوم آقا مانند امیرالمؤمنین بگویند که می‌خواهم قیام کنم، کیست که سرش را حلق کند و اجتماع کند؟ چند نفر می‌آمدند؟ یعنی چند نفر با یقین می‌آمدند؟! حالا که نیامدند، آیا مشمول **ارْتَدَ النَّاسُ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ كُفَارًا** می‌شوند؟! ببینید مسئله خیلی مشکل است! ببینید امتحان چقدر

سخت و مشکل است! **«ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِي فِي قِتَالِ جِبَالِ الْحَدِيدِ ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ.»**

مشکل بودن مسئله ایمان

خلاصه از اینجا استفاده می‌شود که مسئله ایمان، مسئله بسیار مشکلی است که اتجاه قلبی و نحوه حرکت انسان در موارد و مواقع حساس به این طرف و آن طرف متمایل نشود!

می‌گویند که شخصی پول نداشت و گرسنه بود، به یک غذاخوری رفت و سفارش غذا داد، بعد از خوردن گفت که یکی دیگر بیاورید، یکی دیگر آوردند و خورد و یکی دیگر هم خورد. [با خودش]

گفت: «ما که باید کتک را بخوریم پس حداقل غذا را خوب بخوریم!» سه بار خورد! گفتند که پولش را بده! گفت: «اگر کسی پول نداشته باشد چه کارش می‌کنید؟!» گفت: «یک کتک مفصل می‌زنیم و بیرونش می‌کنیم!» گفت: «پس زود بیا بزن، معطلم نکن!» شخص کتک زد و او رفت! فردا آمد و گفت: «اگر به همان قیمت دیروز است، سه پُرس دیگر بیاور!»

حالا این شخص هم می‌گوید که زنی به این زیبایی و ما هم حاضر! می‌گوید که من راضی [هستم] و تو هم راضی [هستی]! حالا که دیگر نیازی به رضایت دیگری نیست، حالا خدا هم می‌بخشد! اما وقتی که یک‌دفعه این قضیه فاش شد، در را باز کردند و چهار نفر داخل آمدند و گفتند که ای داد و بیداد! کتک اول را می‌خوریم! [موقع] کتک دوم می‌گوید: «مثل اینکه خیلی روی تو زیاد شده است!» این شخص که انکار رسالت را نمی‌کند بلکه می‌گوید که جوانم و نمی‌توانم خودم را نگه دارم

و...! بگوییم: مدمن خمر، عابد وثن است،^۱ و عابد وثن هم واجب القتل است! این که خیلی جای تأمل دارد!

بنابراین مطلب را به دستتان دادم. یعنی ما دو نوع عنوان در باب اصل کفر داریم:

اول: یک عنوان همان طور است که از بعضی از روایات استفاده می شود و احکام ظاهری کفر و شرک و ارتداد بر آن مترتب می شود.

دوم: عنوان دوم عنوانی است که همان مراتب باطنی کفر است، اما بدون اینکه این عنوان، عنوان ظاهری است. ما باید بین این دو دسته روایات فرق بگذاریم. دیگر خواندن بقیه روایات در این قضیه مورد ندارد.

تلمیذ: یعنی می خواهید بگویید که اینها باطنی

^۱. الکافی، ج ۶، أبواب الأنبياء، باب مُدْمِنِ الخمر، ص ۴۰۵، ح ۸:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

”قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مُدْمِنُ

الخمر كعابدٍ وَثْنٍ إِذَا مَاتَ وَهُوَ مُدْمِنٌ عَلَيْهِ يَلْقَى

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حِينَ يَلْقَاهُ كَعَابِدٍ وَثْنٍ“.

است؟!

استاد: همه اینها باطنی است و اصلاً ربطی به باب
ارتداد و باب کفر و شرک ندارد! آنچه مربوط است
همین است که خود امام صادق علیه السلام
می فرماید: «**لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُشْرِكًا حَتَّى يُصَلِّيَ لِغَيْرِ**
اللَّهِ» این مشرک است «**أَوْ يَذْبَحُ لِغَيْرِ اللَّهِ**». ^۱ یعنی یک
جنبه ظاهری در فعل او باشد که حکایت کند از آن
جنبه باطنی که اصلاً خدا را قبول ندارد یا واقعاً برای
خدا شریک قائل است؛ او مشرک است و امام صادق
علیه السلام می خواهند در اینجا دفع دخل کنند و
بگویند: روایاتی که از آباء و از ابناء ما در باب کفر و
شرک می آیند، مربوط به شرک باطن و کفر باطن
هستند.

مصادیق شرک و کفر ظاهر

اما شرک و کفر ظاهر همین است که صلاة لغیر
الله باشد، ذبیحة لغیر الله باشد، دعا لغیر الله باشد.
تلمیذ: از مرحوم شیخ آقا جلال طاهر شمس

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱۰، ص ۵۵۸، ح ۹.

سؤال کردیم که باید پشت سر عادل نماز بخوانیم، ما داریم که خوف از غیر خدا شرک است، ما از غیر خدا می ترسیم، پس من خودم هم این طور هستم، پشت سر من کسی نمی تواند نماز بخواند؟! ایشان فرمودند: «این قوه واهمه است که شما را وادار کرده است که از غیر خدا بترسی.»

استاد: نه، انسان در آن عقیده باطنی مصیب نیست. واقعاً آن حقیقت توحید را همه ندارند. گفتم دیگر: آن خدایی را که امام صادق علیه السلام قبول دارد، فقط خود ایشان است و ما باید به دنبال کارمان برویم! اگر نماز آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواند ما دیگر مرخص هستیم! آن توحیدی که واقعاً امام صادق علیه السلام قبول دارد پس جبرئیل هم مشرک است! کجا جبرئیل و عزرائیل و ملائکه مقرب این مطالب را می فهمند؟! این کفر و شرک به عنوان عیب نیست بلکه مراتب وجودی اشخاص است! این شخص در این مرتبه است لذا نمی فهمد، این طور نیست که برای او عیب است! نه، عیب نیست! همه کافر هستند، همه مشرک هستند! چه اشکال دارد؟!!

مرحوم حضرت آقا - رضوان الله تعالى عليه -
حکایت خیلی جالبی نقل کردند - وقتی آقا در این
مسائل و قضایا و جریانات خرداد وارد شده بودند -
فرمودند:

خدمت مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالى
عليه - رفتم، ایشان فرمودند: «در این مسائل فقط
باید امام علیه السلام باشد یا اینکه شخصی باشد که
مستقیماً از خود حضرت این دستور را داشته باشد،
آیا شما امام هستید؟! ولیّ هستید؟! شما چه
هستید?!»

دیگر آقا هم سرشان را پایین انداختند. البته اینها
یک مسائلی است، به این سادگی هم نیست! اما
صحبت در این است که آقای حداد می‌خواستند
بفرمایند که این مقدار کافی بود، دیگر بیش از این
مقدار لازم نیست. البته از نظر ظاهر هم موانعی پیش
آمد که دیگر مرحوم آقا نتوانستند با آقای خمینی
همکاری کنند. یک مسائلی پیش آمد، مقداری را
گفتند و مقدارهایی را هم نگفتند! مرحوم آقا به
مرحوم آقای حداد عرض می‌کنند: «آقا اگر ما این کار

را نکنیم مردم بهایی می‌شوند!» آخر الآن همهٔ مملکت بهایی است، نخست‌وزیرش بهایی است، ارتشش بهایی است، فلان بهایی است! شاه همهٔ مملکت را به‌دست بهایی‌ها داد دیگر! همه به‌دست بهایی‌ها بود. رئیس سازمان امنیتش بهایی بود، هویدا بهایی بود، چندتا وزیر کابینه بهایی بودند، امرای ارتش بهایی بودند، یعنی خیلی از امرای ارتش از جمله رئیس ستاد ارتش بهایی بودند و از هاری هم بهایی بود! خلاصه عرض کردند که همهٔ مردم بهایی می‌شوند! آقای حداد فرمودند:

آقا سید محمدحسین، همه بهایی هستند! نمی‌خواهد به فکر مردم باشی، همه بهایی هستند!

واقعاً آیا یک شیعه پیدا می‌کنید که عقایدش طبق عقاید امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باشد؟! اگر پیدا می‌کنید، بیاورید! واقعاً آن‌طوری که علی خدا را می‌شناخت، آن‌طوری که امام سجاد می‌شناخت، آن‌طوری که امام مجتبی می‌شناخت، آن‌طوری که امام جواد و سایر ائمه علیهم‌السّلام خدا را می‌شناختند! نه آقا جان، مردم چطور هستند؟! امروز این، فردا آن، پس فردا آن! شما نگاه کنید یعنی واقعاً می‌گوییم، به مردم نگاه نکنید، به خواصّ خودمان

نگاه کنیم، خواص! ببینید عقیده آنها چیست؟! اینها از فناء چه برداشتی می‌کنند؟! از ولی چه برداشتی می‌کنند؟! از توحید چه برداشتی می‌کنند؟! نگاه که می‌کنی، به جان شما این مطالب را از بی‌ارزش‌ترین مسائل هم پایین‌تر قرار می‌دهند!

من به شخصی گفتم که از کجا استدلال می‌کنی که زید بن فلان فانی است؟! گفت که به حرم رفته بود، یک‌دفعه زمین خورده است! به‌به! ماشاءالله! آقا به حرم رفته است و یک‌دفعه زمین خورده است، پس او فانی است! گفتم: آقا، فلان شخص روزی ده دفعه زمین می‌خورد! یعنی این قدر مسائل بی‌ارزش شده است که آن وقت به شخص فانی می‌گویند! باقی بعد الفناء می‌گویند! اینها این طور هستند! خواص ما این طور باشند! شما بروید و به مردم کوچه و بازار و عوام برسید، اینها چه هستند؟!!

امروز به همه این مردم بگویند که امام زمان علیه‌السلام پارسال ظهور کرده بود و بعد هم او را کشتند، همه قبول می‌کنند، همین ملت قبول می‌کنند! همین الآن به یک نفر شال سبز ببندند و یک چیزی

به او آویزان کنند، - بعضی‌ها هستند که در قم راه می‌روند - مثلاً شال سبزی آویزان کنند و چند نفر امضاء کنند که او امام زمان است، آقا تمام مردم ایران به دست‌بوسی او می‌آیند! تمام ایران! همین مردم می‌آیند! همین آخوندها می‌آیند! یک نفر سؤال نمی‌کند که آقا تو که امام زمان هستی چه داری؟! حالا بر فرض آمد و کاری هم کرد، فرض کنید که این کتاب را به عقرب تبدیل کرد، به گربه تبدیل کرد، دیگر از این بالاتر؟! آیا این امام زمان شد؟! جوکی هندی هم از این کارها می‌کند، و خیلی از این مرتاض‌ها و هندی‌ها این کار را می‌کنند!

دین، کمترین چیزی که مردم به آن بها می‌دهند

یعنی وقتی که شما داخل مردم و اعتقادات مردم بیایید، می‌بینید کمترین چیزی که اینها به آن بهاء داده‌اند دینشان است! اصلاً دین ندارند! اصلاً و ابداً! من به شخص می‌گویم که شما از کجا می‌گویید که فلان کس ولی است؟! می‌گوید: «مگر می‌شود نباشد؟!» یعنی ببینید بالاترین دلیل [او این است که] مگر می‌شود نباشد؟! پس بگو که اگر این طور است من امام و پیغمبر هستم! آخر مگر م

ی‌شود نباشم؟! اگر «مگر می‌شود نباشد» دلیل
شود پس بگو من هستم! پس بگو شما هستی! آیا
«مگر می‌شود نباشد» حجت است؟! یعنی واقعاً
می‌گوییم!

تلمیذ: برهان صدیقین است!

استاد: بله دیگر، این درست است! برهان
صدیقین است و خود وجودش دالّ بر ثبوتش است!
این دین به‌دست چه کسی افتاده است! به‌دست این
ملت! این عرفان به‌دست این ملت افتاده است! این
حقائق به‌دست این ملت افتاده است! اصلاً
انگار نه‌انگار که چه بود و چه شد! چه مسائلی بود!
بعد هم اگر کسی بخواهد حرف بزند، او را می‌زنند
و می‌کوبند و طرد و لعن می‌کنند! دیدیم دیگر! از
وقتی که به‌دنیا آمده است تا الآن را برای همه
می‌گویند، آقا یک چیزهایی هست! الحمدلله! دیگر
ما همه چیز دیده‌ایم! دیگر این قضایا و مسائل وجود
دارد.

در این روزها تقریباً پنج یا شش ساعت از شبانه
روزمان به مکالمات تلفنی می‌گذرد و نمی‌دانیم که

چه زمانی اینها تمام می‌شود! یک وقت با خودم فکر می‌کردم که آقا اصلاً خوب است که از قم بیرون بروم! استخاره کردم و دیدم که استخاره خیلی بد آمد!

... به ایران آمدند، در آن زمان سه سالم بود.

گفت: «امسال می‌خواهم به حج مشرف شوم، شما هم بیایید تا برویم»، آقا فرمودند: «من امسال نمی‌توانم»، خلاصه، خیلی اصرار کرد که: «بیایید تا برویم!» ایشان فرمودند: «نمی‌توانم، موانعی دارم.» او رفت و برگشت و یک روز پیش ایشان آمد. همان کسی بود که آقا در لبّ اللباب اسمش را آورده‌اند. یک مهندس جوانی که بهایی بود و بعد مسلمان شد، همین شخص بود.^۱ نمی‌دانم از دنیا رفته است یا نه! ما دیگر او را ندیدیم، مهندس صادقی بود!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به رساله لبّ اللباب، ص ۸۹ - ۹۲ رجوع شود.